

مجموعهٔ تاریخ برای نوجوانان ۱۵

ناسیونالیسم

(ملیت خواهی)

مالکوم یاب

ترجمهٔ یوسف شهبازی



مجموعهٔ تاریخ برای نوجوانان ۱۵

ناسیونالسیم

(ملیت خواهی)

مالکوم یاپ
ترجمهٔ یوسف شهبازی



انتشارات مازیار

تهران، ۱۳۵۹

در سال ۱۹۷۴ صد و سی و هشت کشور عضو سازمان ملل متحد بودند. دویست سال قبل خبری از بسیاری از این کشورها نبود. چرا این همه کشور وجود دارد و چرا بسیاری از آنها در طول دویست سال قبل به وجود آمده‌اند.

بخشی از پاسخ به این سؤال‌ها در واژه «ناسیونالیسم» نهفته است. ناسیونالیسم یعنی خواست گروهی از مردم که می‌خواهند در کشور خاص خود زندگی کنند. ما در این کتاب گروه‌های مختلفی از مردم را که کشورها و دولت‌هایی خاص خود خواسته‌اند، و نیز دلایل آنان را بررسی خواهیم کرد.

گروه‌ها و ملت‌ها*

در زندگی روزمره هر کدام از ما به چند گروه و یا به قول کسانی که ریاضیات مدرن خوانده‌اند به چند مجموعه تعلق داریم. ما نمی‌توانیم عضو چند گروه نباشیم چرا که در میان آنها متولد شده‌ایم. اگر شما در تهران متولد شده باشید به گروهی تعلق دارید که در تهران متولد شده‌اند حتی اگر برای سکونت بجای دیگری بروید. بعضی از گروه‌ها را مثل مدارس که به آن می‌رویم برای ما انتخاب کرده‌اند. و بعضی دیگر را، مثل شغلی که پیشه کرده‌ایم و یا تیم فوتبال را که هواخواه آن هستیم خودمان انتخاب می‌کنیم.

ولی مردمی که تحت يك دولت زندگی می‌کنند چه گروهی هستند؟ خیلی‌ها شاید بگویند که آنها ایرانی (یا فرانسوی یا چینی) هستند چون که در ایران، یا فرانسه،

یا چین متولد شده‌اند. ولی اگر تنها پاسخ ممکن این می‌بود دولت‌ها هرگز تغییر نمی‌کردند حال آن که می‌دانیم که دولت‌ها تغییر می‌کنند.

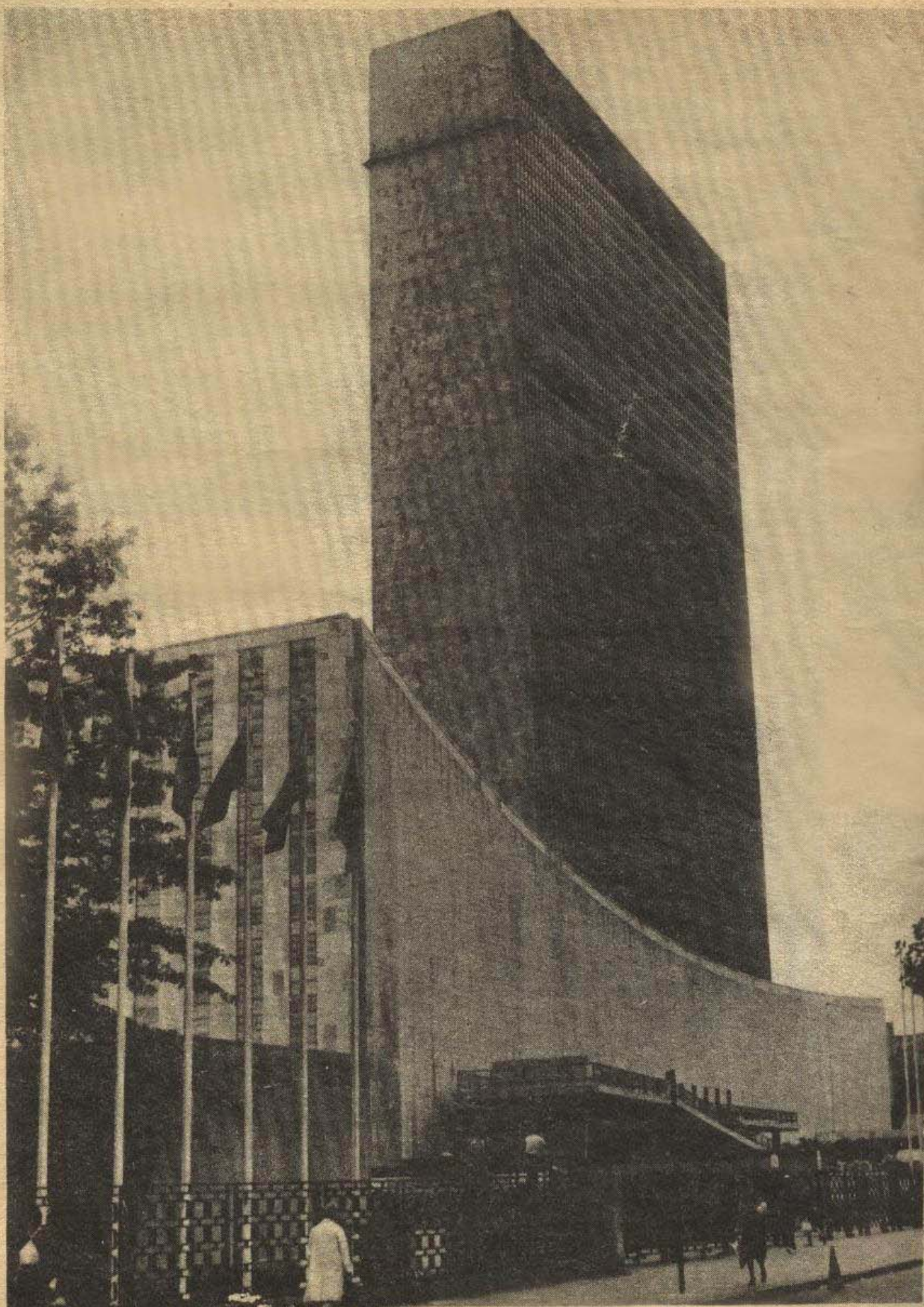
یکی از راه‌هایی که مردم دولت‌های خود را عوض می‌کنند این است که می‌روند و تحت سلطه دولت دیگری زندگی می‌کنند. ایالات متحده، کانادا، استرالیا و خیلی از کشورهای دیگر این جوری به وجود آمدند. يك راه دیگر تغییر حکومت این است که کشوری در جنگی شکست بخورد و فاتحان دولت جدیدی تأسیس کنند. این مسأله اغلب در افریقا و خاورمیانه اتفاق افتاده است. راه سومی که برای تغییر دولت وجود دارد این است که مردمی که در کشوری زندگی می‌کنند بیايند دولت قدیمی را از بین برده سعی کنند دولت جدیدی عَلم کنند. معمولاً این راه آخری را ناسیونالیسم می‌خوانند.

همه گروه‌ها نمی‌خواهند دولت‌های خاص خود را داشته باشند. هرگز موخرمائی‌ها یا بتاها و یا کسانی که اسم‌شان محمد است دولتی و کشوری از خودشان نداشته‌اند. چه گروه‌هایی می‌خواهند دولتی خاص خود داشته باشند؟

۱ زبان

در پایان قرن هجدهم، آلمان به دولت‌های گوناگونی تقسیم شده بود. بعضی‌ها این عقیده را پیش کشیدند که بهتر است آلمانها فقط تحت سلطه يك دولت آلمانی زندگی کنند. اما مراد از «آلمانی» چیست؟ «آلمانی» فقط به کسی گفته نمی‌شد که در آلمان زندگی کند، بلکه هر کسی که زبان آلمانی زبان مادری او بود «آلمانی» شمرده می‌شد. ناسیونالیست‌ها

* س اشاره است به اسناد پایان کتاب.



ساختمان سازمان ملل متحد در نیویورک

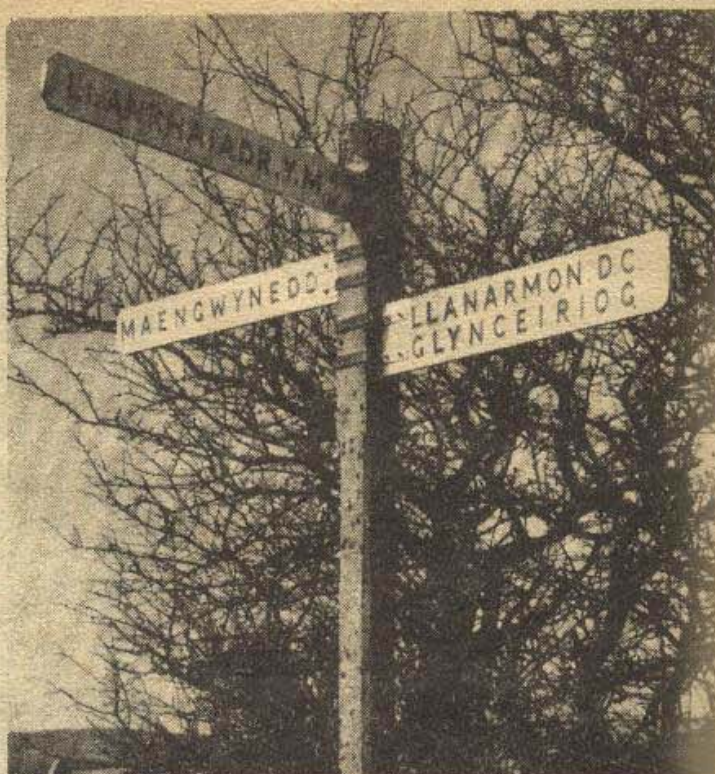
(ملی گرایان و ملیت گرایان) اولیه آلمان فکر می کردند که آن گروه هائی باید تشکیل يك دولت بدهند که به يك زبان مشترك صحبت می کند، یعنی يك گروه زبانی خاص. (س) (۲).

اعتقاد به اینکه زبان مهم ترین عامل تشکیل دولت است یکی از خصوصیات مهم جنبش های ملی شد که به طریق های مختلف تمام حکومت های قرن نوزدهم و بیستم را تحت تأثیر قرار داده است. این عامل در ناسیونالیسم عرب (س ۳)، ناسیونالیسم ترك و بسیاری از ناسیونالیسم های اروپائی از جمله ایرلندی و ولزی (س ۴) وجود داشته است.

۲ جغرافیا

یکی دیگر از جنبش های کهن ملی جنبش ایتالیا بود. گرچه ایتالیائی ها به يك

جوزپه مازینی نویسنده ناسیونالیست ایتالیائی



ناسیونالیست های ولش می خواهند که تمام علائم جاده ها در کشورشان به زبان ولش باشد.



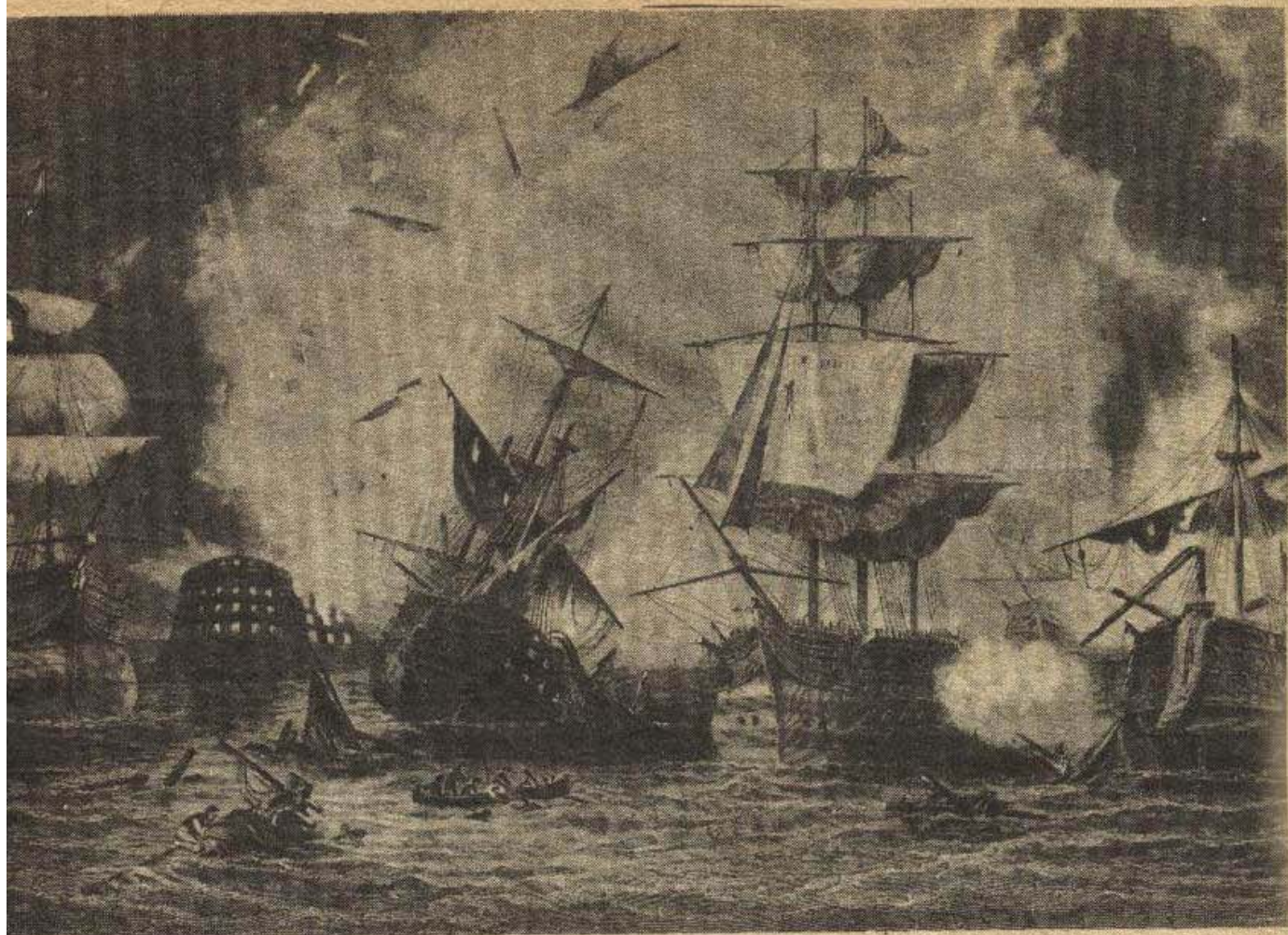


کرده است. بعضی مثل سوئیس به این علت که کوهستانهایی آنها را از همسایگان‌شان جدا کرده است، و بعضی، مثل بریتانیا، به این علت که جزیره هستند و دورشان را آب فرا گرفته است (س ۶).

۳ تاریخ

عامل سومی که مردم را وامی‌دارد تا خود را ملتی متمایز از دیگران بشمار آورند تاریخ آنها است. در اواخر قرن هجدهم لهستان بین دولت‌های همسایه یعنی پروس، اتریش و روسیه تقسیم شده بود. ولی لهستانی‌ها از یاد نبرده بودند که آنها پیش از این دولتی واحد داشتند

زبان صحبت می‌کنند اما جوزپه مازینی (۱۸۰۵-۷۲) یکی از رهبران ناسیونالیست ایتالیایی گمان می‌کرد که عامل «جغرافیائی» به وجود آورنده ایتالیا است. می‌پنداشت که خداوند کوه‌ها و رودها را آفریده است تا مردم جهان را به ملت‌های گوناگون تقسیم کند و این ملل دولت‌ها و کشورهای خود را تشکیل دهند (س ۵). جغرافیا نیز یکی از دلائلی است که مردم براساس آن، به‌ویژه در کشورهایی که مثل ایتالیا يك وحدت طبیعی جغرافیائی دارند، مقدس می‌کنند تا دولت متبوع خود را تشکیل دهند: برخی، مانند مصر، به این علت که رودخانه بزرگی آن را محصور



نبرد ناوارینو در ۱۸۲۷، شکست ناوگان عثمانی توسط کشتی‌های اروپائی منجر به استقلال یونان شد.

در سال ۱۹۴۷، پناهندگان مسلمان، هند را به مقصد پاکستان ترک می‌کنند.



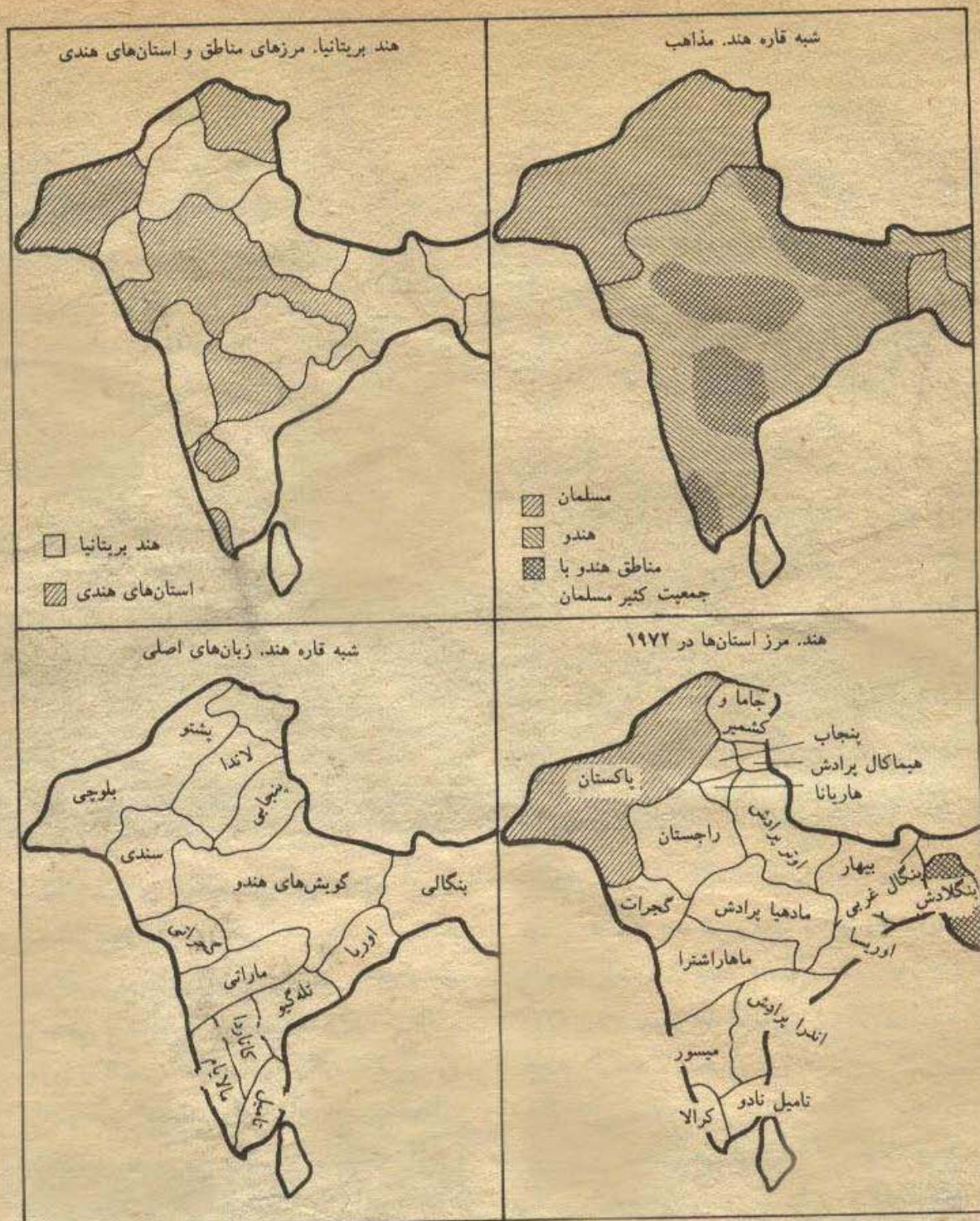
بنابراین به مبارزه خود ادامه دادند تا سرانجام در سال ۱۹۱۸ موفق شدند. ایتالیائی‌ها نیز با یادآوری امپراتوری رم در به وجود آوردن يك دولت یکپارچه تشویق می شدند، و یونانی‌ها نیز هنگامی که برضد تسلط امپراتوری عثمانی از ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۹ (س ۷) مبارزه می کردند از تاریخ یونان باستان الهام می گرفتند.

۴ دین

دین نیز عامل دیگری است که باعث می شود مردم خواستار تشکیل دولت واحدی شوند. دوره قرن نوزدهم در جنوب شرقی اروپا مردم با آن که مسیحی بودند اما تحت سلطه امپراتوری عثمانی بودند که مسلمان بود. مسیحی بودن به یونانی‌ها، بلغاری‌ها، رومانیائی‌ها و صرب‌ها کومک کرد تا خود را از سلطه گران مسلمان خود متمایز بدانند. در آسیا بسیاری از جنبش‌های ملی، چون جنبش دینی آغاز کردند: ناسیونالیسم برمه‌ئی چون واکنشی بودائی به حکومت مسیحی بریتانیا، و ناسیونالیسم اندونزیائی چون واکنشی اسلامی به حکومت مسیحی هلندی پیدا شدند. ولی شاید بهترین مثال در این زمینه تاریخ پاکستان باشد. هنگامی که بریتانیا بر هند حکومت می راند دوسوم مردم آن هندو و يك سومش مسلمان بودند. هنگامی که در اواخر قرن نوزدهم جنبش ملی هند آغاز شد رهبران اولیه جنبش چندان سخنی از دین به میان نمی آوردند و به اتحاد همه هندیان می اندیشیدند (س ۸). ولی اغلب این رهبران هندو بودند و برای جلب پشتیبانی اغلب به بخش هندوی مردم مراجعه می کردند. این مسأله مسلمانان را نگران کرد و آن‌ها درصدد برآمدند که برای حفاظت منافع مسلمانان اتحادیه مسلمانان

را به وجود آورند. علیرغم تلاش‌هایی که برای اتحاد هندوان و مسلمانان در قالب ملت هند بکار رفت هنگامی که هند در سال ۱۹۴۷ به استقلال رسید بخاطر شدت اختلاف دینی این سرزمین به دو کشور تقسیم شد: یکی که هند نامیده شد، چرا که اغلب مردمش هندو بودند و دیگری پاکستان که اغلب مردمش مسلمان بودند (س ۹ و ۱۰). (نگاه کنید به کتاب گاندی از همین مجموعه).

ماجرا در سال ۱۹۴۷ پایان نگرفت و وقایعی که بعدها اتفاق افتاد به ما کومک می کند تا چیزهای بیش تری درباره ناسیونالیسم بدانیم. بسیاری از مسلمانان هند، در زمان سلطه بریتانیا، در دو قسمت شمال غربی و شمال شرقی زندگی می کردند. در سال ۱۹۴۷ این دو قسمت به پاکستان شرقی و غربی تبدیل شد. به عبارت دیگر، پاکستان مشتمل بر دو کشور بود با فاصله يك هزار میل اما با يك دولت واحد. پاکستان فقط به دلیل دینی به وجود آمده بود و چون يك دولت و کشور جداگانه هیچ گونه تاریخی ندارد فاقد اتحاد جغرافیائی است و مردم آن به زبان‌های گوناگون سخن می گویند، در غرب این کشور به پنجابی و سندی و در شرق به بنگالی سخن می گویند. علیرغم تمام تلاش‌هایی که بکار رفت تا مردم خود را پاکستانی بدانند و به يك زبان واحد یعنی اردو تکلم کنند، باز اختلاف میان شرق و غرب افزایش یافت تا اینکه پاکستان شرقی طغیان کرد و در سال ۱۹۷۲ با تشکیل دولت بنگلادش از پاکستان جدا شد. دین برای ایجاد پاکستان کافی بود اما برای وحدت بخشیدن به آن کفایت نکرد: خاصه آن که اختلاف زبان موجب تجزیه پاکستان شد.



تأثیر زبان و مذهب در شبه قاره هند

تفاوت دارند، مثلاً، در ایالات متحده حدود بیست میلیون نفر (یعنی، ده درصد جمعیت) مردمی هستند که رنگ‌های متفاوتی دارند و از اعقاب پرندگان سیاه به‌شمار می‌آیند. با آن‌ها معمولاً بدتر از سفیدها رفتار می‌کنند و بسیاری از آن‌ها احساس می‌کنند که آمریکائی عادی نیستند بلکه آمریکائی سیاه‌اند. بعضی از آن‌ها به این عقیده

۵ نژاد

برای این که مردم احساس کنند که به یک ملت تعلق دارند یک راهش این است که گمان کنند به یک نژاد تعلق دارند. «نژاد» کلمه چندان مفیدی نیست چرا که مفاهیم متفاوتی از آن مستفاد می‌شود. ولی گروه‌هایی هستند که آشکارا با سایر گروه‌ها



تظاهرات قدرت سیاهان در نیویورک، ۱۹۷۰

گرایش دارند که باید از ناسیونالیسم سیاه پشتیبانی کنند (س ۱۱). در آفریقا نیز تفاوت رنگ مردم را بر آن داشته بیندیشند که آن‌ها يك گروه ملی‌اند و می‌خواهند استقلال خود را از سلطه سفیدها بدست آورند نقش مؤثر داشته است (نگاه کنید به نیه‌ره و نکرومه از همین مجموعه). در [مجمع‌الجزایر] هند غربی تفاوت نژادی میان هندیان و سیاهان منطقه ناسیونالیسم‌های متقابلی به وجود آورده است (س ۱۲ و ۱۳).

ماجرای اسرائیل جدید نمونه‌ئی از ناسیونالیسمی از گونه دیگر است که ارتباطی به رنگ ندارد. دو هزار سال قبل اغلب یهودیان در فلسطین زندگی می‌کردند. بعداً در جاهای زیادی پراکنده شدند، که بیش‌تر خاورمیانه و اروپای شرقی بود. در پایان قرن نوزدهم اغلب یهودیان اروپای شرقی شروع کردند به ترك این نقاط و

مهاجرت به اروپای غربی، و بویژه به ایالات متحده. کمی از اینان جنبشی را آغاز کردند که هدف آن بازگشت به فلسطین بود به منظور ایجاد يك دولت جدید یهودی (س ۱۴). این جنبش صهیونیسم نامیده می‌شد. هنگامی که فلسطین بعد از جنگ اول جهانی تحت قیمومیت بریتانیائی‌ها در آمد بسیاری از یهودیان اروپای شرقی به آن‌جا رفتند. تا سال ۱۹۴۷ نزدیک ۵۰۰/۰۰۰ یهودی در فلسطین گرد آمدند و دولت اسرائیل را تشکیل دادند. بعد از این واقعه یهودیان زیادی از مناطق دیگر بویژه از خاورمیانه به فلسطین رفتند. اگرچه یهودیان دین خاصی دارند اما صهیونیسم يك جنبش دینی نیست. بسیاری از یهودیان صهیونیست نیستند و در کشورهایی که زندگی می‌کنند با رضامندی به اعمال دینی خود می‌پردازند (س ۱۵). از طرف دیگر برای برخی از صهیونیست‌ها نیز دین مسأله



دیوار ندبه در اورشلیم اهمیت روحانی زیادی برای یهودیان دارد

مهمی نیست. بسیاری از یهودیان فکر می‌کنند که از يك نژادند و از این مهمتر این نکته است که دیگران هم درباره آن‌ها چنین فکر می‌کنند. در بعضی از کشورهای اروپائی به‌ویژه در آلمان نازی (س ۱۶) به این علت که گمان می‌کردند یهودیان از نژاد دیگری‌اند و نه به این علت که دین دیگری دارند با آن‌ها بدرفتاری می‌کردند. این بدرفتاری، به تقویت آرزوی آن‌ها در باب داشتن يك دولت یهودی كمك كرد. یهودیان اسرائیل دین، تاریخ و چیزهای مشترك دیگری دارند. علاوه بر این آن‌ها به‌خاطر اینکه اعراب حاضر به قبول يك دولت صهیونیستی در فلسطین نیستند متحدند. ولی در آغاز آن‌ها نه به يك زبان تکلم می‌کردند و نه به يك شکل معین زندگی می‌کردند، اما برای تقویت احساس همبستگی ملی، دولت (اسرائیل) تلاش کرد که يك زبان مشترك به‌وجود بیاورد، یعنی عبری جدید. و از طریق کار، آموزش و خدمت نظام يك شکل واحد زندگی برای همه اسرائیلی‌ها فراهم آورد.

۶ مبارزات ضد استعماری

دیدیم که زبان، جغرافیا، تاریخ، دین و نژاد می‌تواند به مردم كمك کند تا خود را يك ملت بدانند و خواستار تشکیل دولت متبوع خود شوند. ولی بسیاری از دولت‌های جدید هیچکدام از این چیزها را چون پیوند مشترك ندارند. بسیاری از این کشورها در آسیا، آفریقا و امریکای جنوبی قرار دارند. وجه مشترك مردم این گونه مناطق چیز دیگر است: آن‌ها همگی مدتی تحت سلطه امپریالیستی کشورهای اروپائی به‌سر برده‌اند. نفرت از حکومت خارجی‌ها می‌تواند به مردم یاری دهد تا

در صدد ایجاد دولتی خاص خود برآیند.

۷ ملت‌سازی

شاید مردمی کشوری تشکیل بدهند اما این کار الزاماً به آنجا منتهی نمی‌شود که آن‌ها به صورت يك ملت در آیند. بنابراین هنگامی که چنان کشورهایی تشکیل شد حکومت‌های آنها سعی می‌کنند احساسی در مردم به‌وجود آورند که بر آن شالوده، مردم فکر کنند که به يك گروه تعلق دارند و بخواهند عضویك کشور باقی بمانند. این حکومت‌ها سعی می‌کنند کارهایی بکنند مثل کارهای حکومت اسرائیل، یعنی سعی می‌کنند، مردم با هم زندگی و کار کنند، در يك نوع مدرسه درس بخوانند و در يك ارتش خدمت کنند تا در نتیجه نوعی احساس تعلق به يك تاریخ مشترك و آینده مشترك رشد یابد. این فرآیند تبدیل مردم به ملت را ملت‌سازی می‌خوانند (س ۱۹). می‌توان گفت که ناسیونالیسم خواست گروهی از مردم است به‌منظور داشتن کشوری خاص خود، و ملت‌سازی مبین خواست گروهی از مردم است که کشوری تشکیل می‌دهند تا ملتی خاص خود داشته باشند. اندیشه این است که کشور و ملت را یکسان و همانند کنند.

گاهی کشورهایی که تلاش می‌کنند خود را بدل به ملتی کنند به دشواری برخورد می‌کنند. بعد از کسب استقلال دو تا از بزرگترین کشورهای آفریقائی یعنی کنگو (زئیر) و نیجریه به کشورهای کوچکتري تقسیم شدند زیرا مردمی که برای رهایی از سلطه بلژیک و بریتانیا گردهم آمده و جنگیده بودند فکر نمی‌کردند که وجوه مشترك‌شان آنقدر باشد که بتوانند با هم در يك کشور زندگی کنند. در هر دو کشور قبل



يك سرباز فدرال نيجريه‌ای در دوران جنگ‌های داخلی ۱۹۶۷. ملت سازی در افريقا مستلزم ارتش‌های قوی است

از آن که کسانی که طالب حکومت‌های
جداگانه بودند پیروز شوند جنگ‌های
بسیاری رخ داده بود.

چرا ناسیونالیسم؟



جوزپه گاریبالدی، سرباز ناسیونالیست ایتالیای
جنوبی را آزاد ساخت

ما از وجوه اشتراك مردمی که در صدد
ایجاد کشور - ملت‌اند آگاهی پیدا کردیم
ولی می‌توان گفت که اغلب این مردم دیری
پیش از آن که بگویند که به‌دلیل اشتراك
زبان و دین و نژاد باید کشورها و دولت‌هایی
خاص خود داشته باشند این چیزها را
داشتند. آلمانی‌ها همیشه زبان‌شان آلمانی
بود اما فقط در اواخر قرن نوزدهم بود که
گفتند این مسأله خود دلیل موجهی است که
براساس آن می‌باید کشوری خاص خود
تشکیل دهند. ایتالیائی‌ها همیشه در ایتالیا
زندگی می‌کردند و فقط در قرن نوزدهم بود
که دریافتند این مسأله دلیل خوبی است
برای تشکیل يك کشور و يك حکومت. چرا
ناسیونالیسم تنها در اواخر قرن نوزدهم پیدا
شد؟

خیلی از مورخان سعی کرده‌اند به‌این
سؤال جواب بدهند اما با یکدیگر همساز
نیستند. ما فقط به‌چند پاسخ مهم که ابراز
شده است نگاهی می‌افکنیم.

۱ ناسیونالیسم امری طبیعی است

هنگامی که در قرن نوزدهم زمزمه
ناسیونالیسم آغاز شد بیشتر مردم مثل
مازینی فکر می‌کردند که ناسیونالیسم
مسلماً امر خوبی است و حتی طرح ملت
بودن مردم را نیز خداوند پدید آورده است.
لذا توضیح این نکته را که ناسیونالیسم
چيست لازم ندیدند. تنها به‌ذکر این مسأله
بسنده کردند که چرا تا بحال ملت - دولت‌ها

وجود نداشته‌اند. پاسخ آن‌ها به‌این امر
بسیار ساده بود. بداندیشان و حکومت‌های
بد مانع این کار بوده‌اند. تنها کار ضروری
خلاص شدن از شر بداندیشان و
حکومت‌های بد است و آن وقت ملت -
دولت‌ها به‌شکل خود به‌خود بوجود خواهد
آمد و پس از آن همه کس با نیکبختی
خواهد زیست.

اگر چنین می‌شد می‌بایست توضیح
آنان را بپذیریم که ناسیونالیسم امری
طبیعی است. ولی اگر نگاهی به‌تاریخ
دویست سال اخیر بیاندازیم خواهیم دید که
میلیون‌ها نفر به‌نام در راه ناسیونالیسم کشته
شده‌اند. جنگ‌ها رخ داده است چون که
مردم گوناگون عقاید مختلفی درباره

POBLACHT NA H EIREANN.
THE PROVISIONAL GOVERNMENT
OF THE
IRISH REPUBLIC
TO THE PEOPLE OF IRELAND.

IRISHMEN AND IRISHWOMEN: In the name of God and of the dead generations from which she receives her old tradition of nationhood, Ireland, through us, summons her children to her flag and strikes for her freedom.

Having organised and trained her manhood through her secret revolutionary organisation, the Irish Republican Brotherhood, and through her open military organisations, the Irish Volunteers and the Irish Citizen Army, having patiently perfected her discipline, having resolutely waited for the right moment to reveal itself, she now seizes that moment, and, supported by her exiled children in America and by gallant allies in Europe, but relying in the first on her own strength, she strikes in full confidence of victory.

We declare the right of the people of Ireland to the ownership of Ireland, and to the unfettered control of Irish destinies, to be sovereign and indefeasible. The long usurpation of that right by a foreign people and government has not extinguished the right, nor can it ever be extinguished except by the destruction of the Irish people. In every generation the Irish people have asserted their right to national freedom and sovereignty: six times during the past three hundred years they have asserted it in arms. Standing on that fundamental right and again asserting it in arms in the face of the world, we hereby proclaim the Irish Republic as a Sovereign Independent State, and we pledge our lives and the lives of our comrades-in-arms to the cause of its freedom, of its welfare, and of its exaltation among the nations.

The Irish Republic is entitled to, and hereby claims, the allegiance of every Irishman and Irishwoman. The Republic guarantees religious and civil liberty, equal rights and equal opportunities to all its citizens, and declares its resolve to pursue the happiness and prosperity of the whole nation and of all its parts, cherishing all the children of the nation equally, and oblivious of the differences carefully fostered by an alien government, which have divided a minority from the majority in the past.

Until our arms have brought the opportune moment for the establishment of a permanent National Government, representative of the whole people of Ireland and elected by the suffrages of all her men and women, the Provisional Government, hereby constituted, will administer the civil and military affairs of the Republic in trust for the people.

We place the cause of the Irish Republic under the protection of the Most High God, Whose blessing we invoke upon our arms, and we pray that no one who serves that cause will dishonour it by cowardice, inhumanity, or rapine. In this supreme hour the Irish nation must, by its valour and discipline and by the readiness of its children to sacrifice themselves for the common good, prove itself worthy of the august destiny to which it is called.

Signed on Behalf of the Provisional Government,

THOMAS J. CLARKE.

SEAN Mac DIARMADA.

THOMAS MacDONAGH.

P. H. PEARSE.

EAMONN CEANNT.

JAMES CONNOLLY.

JOSEPH PLUNKETT.



نبرد ماجنتا. شکست اتریش از فرانسه به کسب اتحاد مشروط ایتالیای شمالی کمک کرد

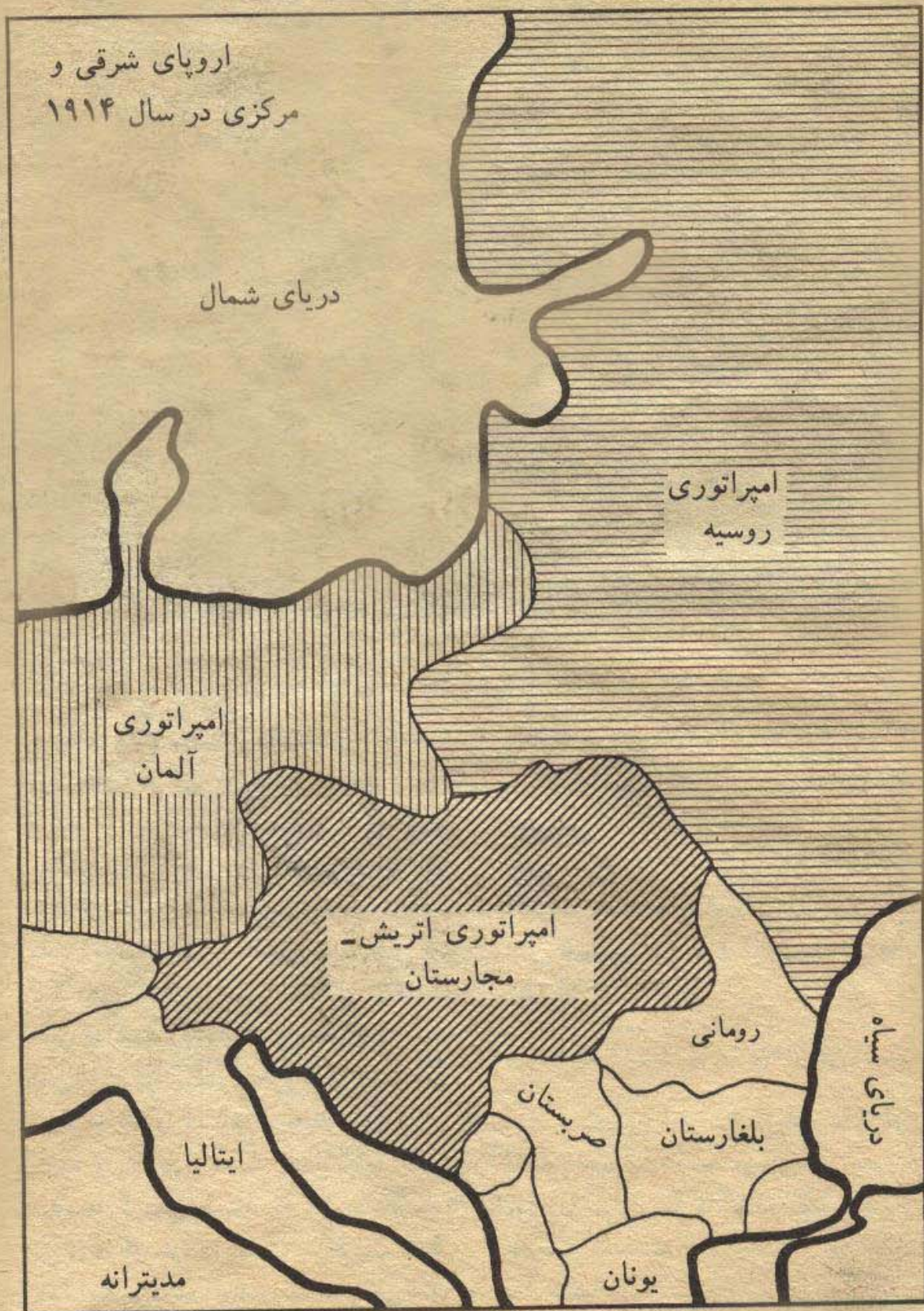
دلخواه خود بپردازند. اگر چه همه اقلیت‌ها از این خشنود نیستند. برخی از دولت‌ها سعی می‌کنند از شر اقلیت‌ها خلاص شوند به این طریق که آن‌ها را وادارند که هم‌رنگ اکثریت باشند، یا آن‌ها را بیرون می‌رانند یا حتی نابود می‌کنند، مثل کاری که نازی‌ها با یهودیان اروپا کردند.

۲ ناسیونالیسم امری طبیعی نیست

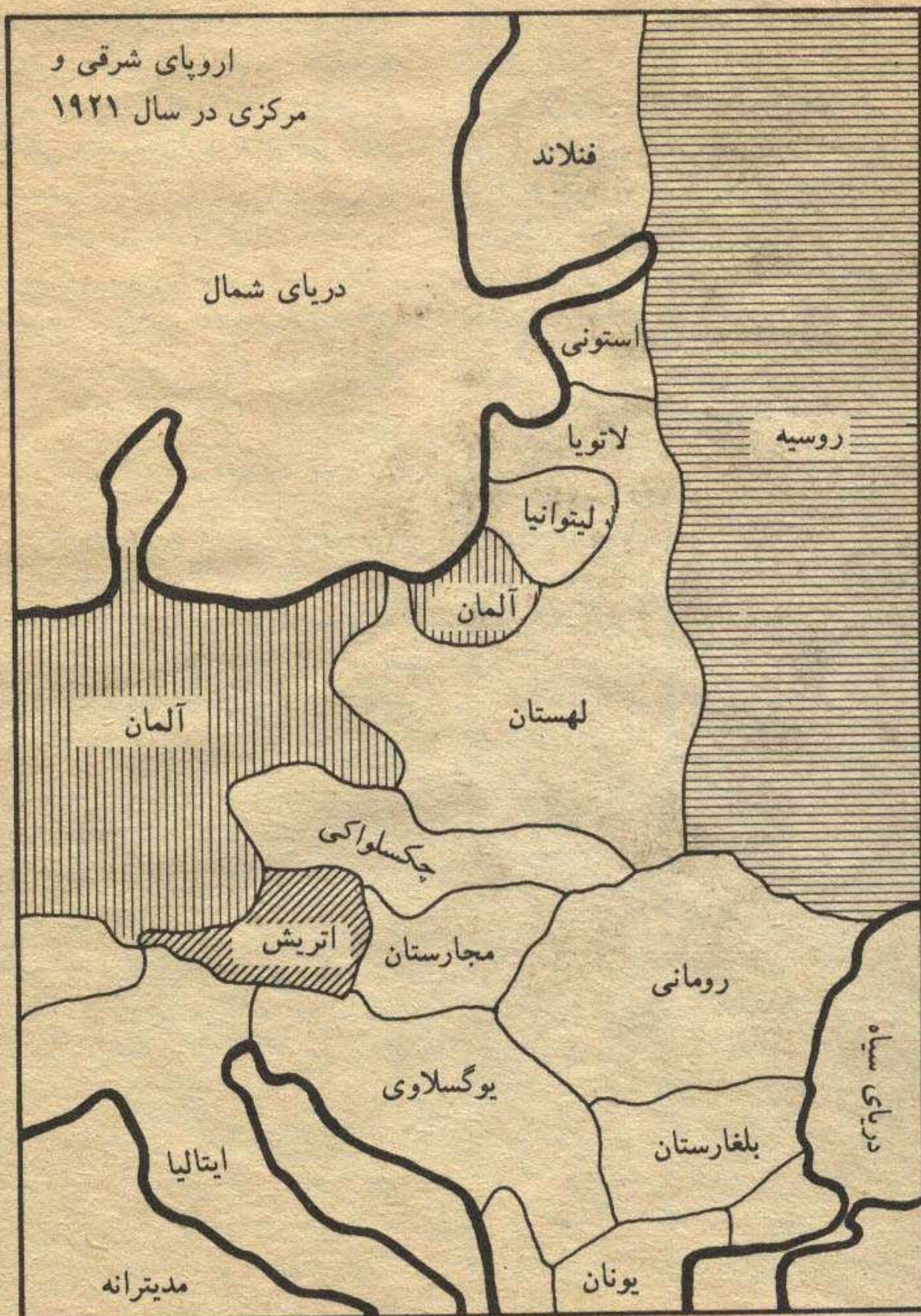
دومین نظریه از تجربه اول ناسیونالیسم سرچشمه می‌گیرد. برخی از مورخان می‌گویند که ناسیونالیسم امری طبیعی نیست و ساخته و پرداخته بداندیشانی است که برای به کرسی نشاندن خواست‌های خودشان اختراع

مرزهای ملت - دولت داشتند. بر انداختن دولت‌های قدیمی کار بسیار خونینی بود: هنگام تقسیم هند میان هند و پاکستان و متلاشی شدن امپراتوری عثمانی (س ۲۰) عده زیادی جان خود را از دست دادند. ملت - دولت‌های جدید اغلب با آن‌هائی که به گروهی که آن ملت را تشکیل می‌دادند تعلق نداشتند رفتاری بسیار خشن داشتند (س ۲۱). کم‌اند کشورهائی که در آن‌ها همه افراد از يك رنگ باشند، به يك زبان تکلم کنند، و يك دین داشته باشند. در اغلب دولت‌ها گروهی هستند که اقلیت نامیده می‌شوند که خود را نسبت به اکثریت تافته جدا بافته می‌دانند. چند دولت سعی می‌کنند شرایطی فراهم آورند که اقلیت‌ها به زندگی

نتایج جنگ و ناسیونالیزم در اروپای شرقی و مرکزی



اروپای شرقی و
مرکزی در سال ۱۹۲۱



کرده‌اند و دیگران هم به‌همین دلیل از آن تقلید کرده‌اند چون که مردم کالانعام و گوسفندوار از هر عقیده‌ئی که باب شود مثل لباسی که مُد می‌شود زود تقلید می‌کنند. بنابراین باز هم لازم نیست که ناسیونالیسم را توضیح دهیم؛ فقط کافیست بگوئیم که برخی از مردم بدانندیشند و مابقی هم به‌آسانی به‌تبعیت از آن‌ها به‌گمراهی کشیده می‌شوند.

نقص این نظریه در این است که توضیح نمی‌دهد چرا ناسیونالیسم تنها در اواخر قرن نوزدهم پیدا شد و چرا آدم‌های بد ناسیونالیسم را چون راه رسیدن به‌خواست‌های خود انتخاب کرده‌اند.

۳ ناسیونالیسم و مدرنیزه شدن

نظریه سومی هست که می‌گوید ناسیونالیسم بخشی‌گذار از جوامع سنتی به‌جوامع مدرن است. در سایر کتاب‌هائی که از این مجموعه منتشر شده است می‌توانید درباره‌ی حکومت‌های سنتی و حکومت‌های جدید اطلاعاتی به‌دست آورید. حکومت‌های سنتی مردم را در حل مسائل معیشتی خود تنها می‌گذارند در نتیجه برای اغلب مردم فرقی نمی‌کند که چه کسی زمام حکومت را در دست دارد. اغلب حکومت‌های سنتی از اقلیتی تشکیل شده‌اند که فرمانبرداران‌شان زبان و دین و عادات متفاوتی دارند. بسیاری از امپراتوری‌های بزرگ گذشته را مثل امپراتوری‌های رُم، عثمانی، امپراتوری مغول و امپراتوری گورکانی [درهند] و حتی امپراتوری بریتانیا را می‌توان مثال آورد. هنگامی که جوامع [سنتی] راه مدرن شدن را در پیش گرفتند این وضع هم عوض شد. مردم به‌شهرها کوچیدند، خواندن و

نوشتن آموختند، با سایر مردم از گروه‌های دیگر آمیختند و از تفاوت‌ها آگاه شدند، بویژه هنگامی که برای کسب شغل به‌رقابت برخاستند. حکومت‌ها بهتر از گذشته کار کردند و در نتیجه این مسأله که چه کسی حکومت را در دست دارد اهمیت پیدا کرد. چرا که اگر کسی وابسته به‌گروه حکومتگر نبود شاید شغلی گیرش نمی‌آمد. بنابراین هر گروه می‌خواست که حکومت از افراد همان گروه تشکیل شود. معمولاً بزرگترین گروه برنده می‌شد و بقیه می‌بایست یا کنار بکشند و یا حداکثر تلاش خود را بکار برند (س ۲۲).

این نظریه آخری توضیح می‌دهد که چرا ناسیونالیسم در اواخر قرن نوزدهم اهمیت پیدا می‌کند، چون این نظریه ظهور ناسیونالیسم را با سایر انقلاب‌هائی که به‌طور همزمان در حکومت، صنعت و ارتباطات به‌وقوع پیوسته است پیوند می‌زند. در سایه این انقلاب‌ها بود که مردم از اختلافاتی آگاه شدند که پیش از این چندان مهم جلوه نمی‌کرد.

۴ ناسیونالیسم و مسأله طبقات

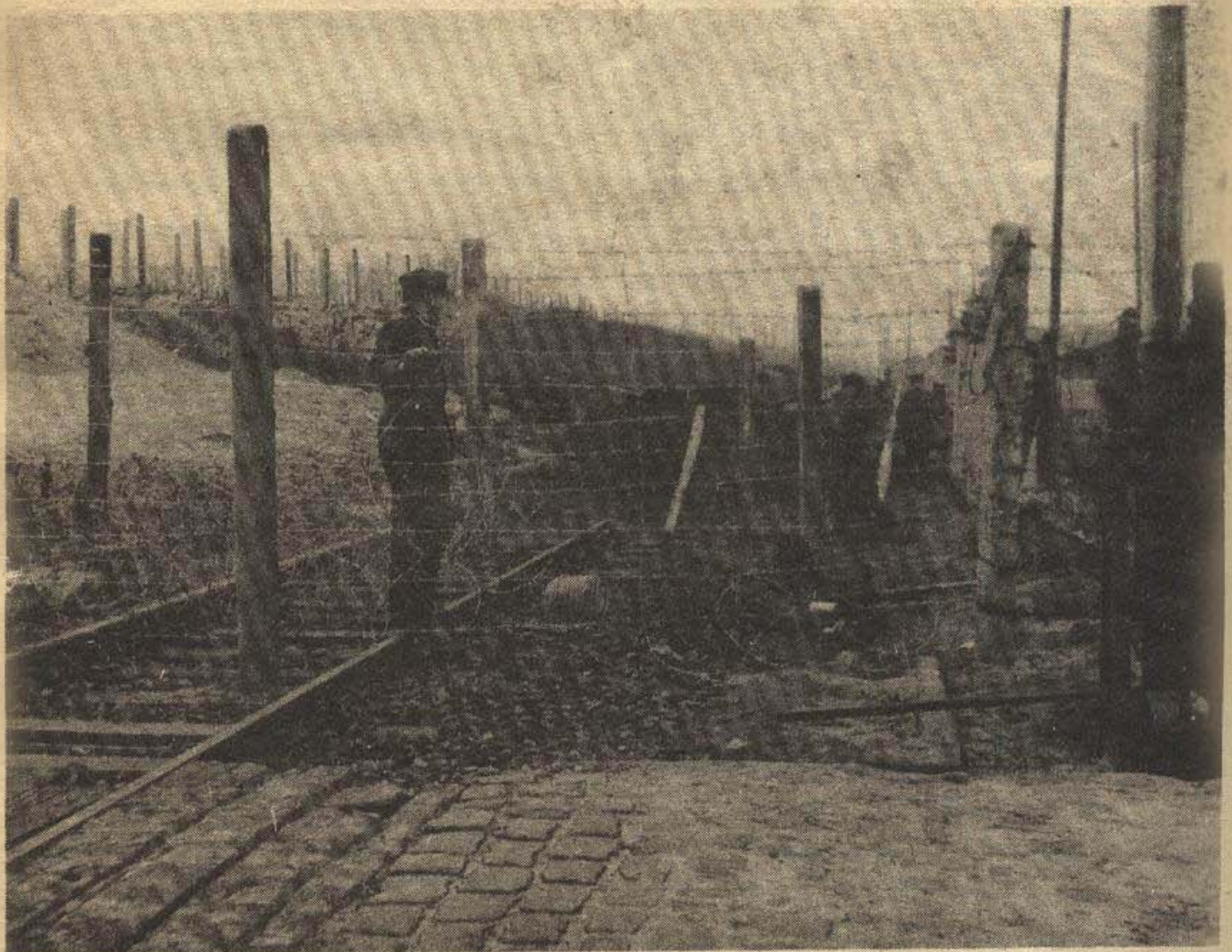
نظریه چهارمی نیز درباره‌ی ناسیونالیسم هست که آنرا از دیدگاه طبقاتی می‌نگرد. براساس این دیدگاه ناسیونالیسم در اروپا با ظهور بورژوازی نمود یافت چرا که در دوره فئودالیسم به‌سبب شکل خاص اقتصادی، هر منطقه‌ئی متعلق به‌فئودالی بود و وجود يك دولت متمرکز ناممکن بود. بورژوازی بعلت نیازهای خویش طالب این تمرکز بود و در نتیجه همزمان با رشد بورژوازی شاهد ظهور ناسیونالیسم نیز هستیم. البته سرمایه‌داری با رشد خود به‌رشد طبقه کارگر نیز یاری

می‌کند و رشد این طبقه شکل خاصی به‌مسأله ناسیونالیسم می‌دهد. اگر بورژوازی بعلت ماهیت آن نیاز به‌ناسیونالیسم دارد طبقه کارگر انترناسیونالیست است و اگر به‌حکومت برسد مرزهای ملی درهم خواهد شکست چرا که معتقد است همه زحمتکشان جهان از يك تبارند و زحمتکشان تمامی جهان باید رویاروی سرمایه‌داران تمام جهان بایستند. بنابر سوسیالیسم بورژواها با پیش کشیدن مسأله ناسیونالیسم کارگران کشورهای گوناگون را بخاطر منافع طبقاتی خود رو در روی هم قرار می‌دهند. کارگران طرفی از

ناسیونالیسم نمی‌بندند بلکه باید انترناسیونالیسم را هدف خویش قرار دهند (س ۲۳) و وحدت و برادری جهانی زحمتکشان را برقرار کنند. البته در عصر امپریالیسم، ناسیونالیسم در کشورهای عقب‌مانده می‌تواند برای مبارزه با امپریالیست‌ها مفید واقع شود.

گسترش ناسیونالیسم

ناسیونالیسم با بیداری سایر انقلاب‌های جدید در جهان گسترش یافت و مثل آن‌ها در اروپای غربی و از اواخر قرن



بخشی از مرز میان آلمان شرقی و غربی که در سال ۱۸۷۰ متحد شد و در سال ۱۹۴۵ دوباره تجزیه گردید.

نوزدهم آغاز شد. در برخی از کشورهای اروپای غربی از جمله بریتانیا، فرانسه، اسپانیا و پرتغال ملت و دولت قبلاً تاحدی یکی بودند. بنابراین این دولت‌ها از بروز آشوب‌های سخت در امان ماندند اگرچه با گروه‌های اقلیت مشکلاتی داشتند (بریتانیا با ایرلند، اسکاتلند و ولز، و فرانسه با برتن‌ها، و اسپانیا با کاتالاها و باسکی‌ها). در جاهای دیگر ناسیونالیسم با ظهور خود دولت‌های قدیمی را برانداخت و دولت‌های جدیدی ایجاد کرد. هلند و بلژیک که در سال ۱۸۱۵ به یکدیگر ملحق شده بودند در سال ۱۸۳۰ از یکدیگر جدا شدند. نروژ و سوئد در سال ۱۹۰۵ از یکدیگر جدا شدند. آلمان و ایتالیا در سال ۱۸۷۰ متحد شدند. ناسیونالیسم در اروپای شرقی دیرتر گسترش یافت چرا که گروه‌های مختلف با هم مخلوط شده بودند و بوجود آمدن دولت‌های ملی دشوار بود. در تمامی دولت‌هایی که در سال ۱۹۱۸ بوجود آمدند (لهستان، چکسلواکی، مجارستان و یوگسلاوی) گروه‌های اقلیت بزرگی بودند که نمی‌خواستند در کشوری که بودند زندگی کنند.

در قرن بیستم ناسیونالیسم در قسمت اعظم آسیا پدیده مهمی شد. اکثریت مردم چین (نگاه کنید به انقلاب چین و مائوتسه تونگ از همین مجموعه) و ژاپن احساس می‌کردند که به این دولت‌ها تعلق دارند و در جاهای دیگر فرایند ایجاد دولت بسیار مشکل بود به‌ویژه در آسیای جنوبی و خاورمیانه. در قسمت اعظم آفریقا بعد از سال ۱۹۵۰ ناسیونالیسم رشد بی‌سابقه‌ئی کرد.

جنگ در تاریخ جنبش‌های ملی نقش عمده‌ئی داشته است. دولت‌های جدید

اغلب جنبش‌های ملی را با زور سرکوب می‌کنند. از سوی دیگر ناسیونالیسم اغلب هنگامی موفق می‌شود که قدرت دولت‌های کهن به‌زوال رود. جنگ جهانی اول از این لحاظ بسیار اهمیت دارد چرا که شکست امپراتوری‌های اتریش، آلمان و عثمانی بدان معنی بود که سرزمین‌هایی که در اختیار آنان بود می‌تواند به دولت‌های جدیدی تقسیم شود. (نگاه کنید به دو جنگ جهانی از همین مجموعه) جنگ دوم جهانی نیز از این جهت اهمیت دارد که سلطه بریتانیا، فرانسه و هلند را بر بخش‌هایی از آسیا سست کرد و کار ناسیونالیست‌ها را در جایگزین کردن دولت‌های دلخواهشان آسانتر کرد.

البته خطر جنگ می‌تواند عرصه را بر ناسیونالیست‌ها تنگ کند. اگر دولت‌ها سقوط کنند تعادل میان گروه‌ها به هم می‌خورد و احتمال جنگ میان آنان فزونی می‌گیرد. بعلت این خطر بسیاری از دولت‌ها دوست ندارند به ناسیونالیست‌ها کمک کنند. این عامل به بقای نیجریه و کنگو کمک کرد اما عرصه را بر کسب استقلال کردهای عراق و ایران و ترکیه تنگ کرده است. بعضی اوقات به نفع دولت‌های قدرتمندی است که سایر دولت‌ها را تجزیه شده نگه دارند. جنگ سرد به ادامه تقسیم آلمان و کره به دو کشور مجزا کمک کرد. (نگاه کنید به جنگ سرد از همین مجموعه).

هنگامی که ما از ناسیونالیست‌ها صحبت می‌کنیم معمولاً منظورمان رهبران ناسیونالیست تحصیل کرده است که در شهرها زندگی می‌کنند. البته اغلب پیروان این رهبران دهقانانی هستند که از مقاصد رهبران خودچندان اطلاعی ندارند. در این باره بهتر است داستان پروفیسوری را

تعریف کنیم که بعد از جنگ جهانی اول
مأمور تعیین مرز بین کشورهای اروپای
شرقی بود. هنگامی که او از ساکنان
روستاها می پرسد که ملیتشان چیست مردم
سؤالش را نمی فهمند. زمانی که می پرسد که
شما مجارستانی هستید یا لهستانی یا چک
یا اسلاو یا اُکرائینی، آن ها بسادگی جواب
می دهند «ما از وطنیم». اما رهبران
ناسیونالیست با آن که تعدادشان کم بود
بهرتر می توانستند بگویند که مفهوم وطن
برای مردم جهان چیست.

ناسیونالیسم در تاریخ جهان

ناسیونالیسم یکی از نیروهای
قدرتمند تاریخ جهان معاصر است چرا که
نقشه سیاسی جهان و زندگی میلیون ها نفر

از مردم جهان را دیگرگون کرده است. از
میان امپراتورهای چند ملیتی گذشته تنها
روسیه (نگاه کنید به استالین از همین
مجموعه) و احتمالاً چین باقی مانده است.
ولی ناسیونالیسم بیش از آن که مسائلی را
حل کند دشواری ها بوجود آورده است. کم
می توان یافت دولت هایی که همه
شهروندانش نیکبخت باشند و کشورهای
بزرگی هستند که هنوز در خطر از هم
پاشیدن و تقسیم به دولت های کوچکترند.
چه گروه هایی از مردم هنوز کشور و دولت
دلخواه خود را می خواهند و کشورها تا چه
اندازه می توانند کوچک شوند؟ یا آیا مردم
می توانند اصل دیگری پیدا کنند که به آنان
یاری کند تا تصمیم بگیرند که به کدام کشور
و دولت باید تعلق داشته باشند؟

سند ۱

دولت و ملت توماس ماساریاک - اولین رئیس جمهور چکسلواکی ۱۹ اکتبر ۱۹۱۵

در حال حاضر ما ناگزیریم که وجود ملت ها را بپذیریم و مجبوریم که میان دولت ها و ملت ها
فرق بگذاریم. يك انگلیسی هنگامی که از ملت خود سخن می گوید میان دولت و ملت تفاوت می گذارد
اما يك صربی و یا يك بوهمیائی چنین احساسی ندارد، چرا که در تجربه او تطابقی میان دولت و ملت
وجود ندارد. ملت او میان چند دولت تقسیم شده است و یا با دیگر ملت ها در يك دولت سهیم است.
در سالنامه دولتمرد سال ۱۹۱۵، در اروپا ۲۸ دولت می بینیم ولی اگر به یکی از چند نقشه
تاریخی بهتری که وجود دارد نگاهی بیافکنیم در خواهیم یافت که در اروپا ۶۲ ملت و یا ملیت وجود
دارد. بعبارت دیگر تعداد ملت ها دو برابر دولت ها است و این بدان معنا است که دولت های موجود
آمیزه ای از ملت ها است و بعبارت دیگر هر دولتی بیشتر از يك ملت را در بر گرفته است. از اینجا
می توان نتیجه گرفت که تعداد ملت های وابسته دو برابر ملت های مستقل است.

سند ۲

زبان و ناسیونالیسم یوهان فیخته (۱۸۱۴ تا ۱۷۶۲)، فیلسوف آلمانی

بدون شك نخستین و اصیل ترین و حقیقی ترین مرزهای همه دولت ها مرزهای درونی آن ها

است. طبیعت آن‌هایی را که به يك زبان سخن می‌گویند با هزاران بند نادیدنی بهم می‌پیوندند، آن‌ها یکدیگر را می‌فهمند و قادرند که هر چه بیشتر و نزدیکتر با یکدیگر ارتباط داشته باشند، آن‌ها به یکدیگر تعلق دارند، طبعاً يك کل تقسیم‌ناپذیرند. از این مرز درونی می‌توان مرزهای بیرونی را ساخت که مردم برطبق آن زندگی کنند. از آن‌جا که مردمان در کوه‌ها و رودهای مشخصی زندگی می‌کنند نمی‌توان به این نتیجه رسید که يك ملتند بلکه آن‌ها توسط قانون طبیعت که بسیار برتر است به این مقام نائل می‌شوند.

سند ۳

ناسیونالیسم عرب مستخرجه از اساسنامه حزب بعث عرب یکی از احزاب سیاسی مهم ناسیونالیست عرب

يك ملت عرب با يك رسالت جاودان
حزب سوسیالیست بعث عرب
يك نهضت ملی مردم انقلابی.
که برای اتحاد اعراب، آزادی و سوسیالیسم مبارزه می‌کند.
اصل اول: اتحاد و آزادی برای ملت عرب
عرب‌ها يك ملت‌اند و در این حق طبیعی هستند که تحت يك دولت زندگی کنند و آزادند که امور خود را خود بگردانند.

بنابراین حزب بعث اشعار می‌دارد:

۱. سرزمین عرب يك وحدت اقتصادی و سیاسی غیرقابل تقسیم است و هیچ کشور عربی نمی‌تواند جدا از دیگر کشورهای عرب زندگی کند.
۲. ملت عرب دارای وحدت فرهنگی است و تمام اختلافات موجود فرعی و کاذب است و همه آن‌ها کلاً هنگام بیداری آگاهی ملت عرب رفع خواهند شد.
۳. سرزمین بومی عرب به اعراب تعلق دارد و آن‌ها تنها کسانی هستند که حق اداره امور و بهره‌برداری از منابع و امکانات آن‌جا را دارند.

سند ۴

ناسیونالیسم ولزی و.س. الوت توماس - رئیس رویال نشنال ایستد فود، اوت ۱۹۷۲

ما در هر طرف دشمنان بی‌رحمی را می‌بینیم که میراث ما را تهدید می‌کند. افسوس که بسیاری از دشمنان از خود ما هستند و حداکثر تلاش خود را بکار می‌بندند تا زبان کهن ما را نابود کنند و بدین طریق ما را به نیستی کامل بکشانند. ما ملت بیماری هستیم و نمی‌توانیم بجز از راه از خودگذشتگی و رنج خود را از شر این بیماری خلاص کنیم. خداوند ترا سپاس می‌گوئیم که پس از قرن‌ها بداقبالی اکنون نوعی مدنیت از راه می‌رسد چرا که نسلی در حال ظهور است که ولز و زبان ولش را مقدم

می‌شمارد و آماده است که به خاطر آن رنج ببرد و اکنون نیز می‌برد... بدترین دشمن ما تلویزیون انگلیس است. تلویزیون مهمترین وسیله ارتباط است که تاکنون اختراع شده است و هر شب و هر روز سیلابه مرگبار انگلیسی را به خانه‌های ما می‌ریزد.

سند ۵

ناسیونالیسم و جغرافیا جوزپه مازینی، ۱۸۵۸

خداوند بشریت را در روی کره ما به گروه‌های متمایزی تقسیم کرده است و بدینگونه بذر ملت‌ها را کاشته است. حکومت‌های بد طرح خداوند را به هم ریخته، و این طرح، حداقل تا آنجا که اروپا مدنظر است، از رودهای بزرگ و رشته‌کوه‌های سر بفلک کشیده و سایر آثار جغرافیائی کاملاً واضح و روشن است.

حکومت‌های بد از طریق فتح، حرص و آز و حسادت به حوزة فرمانروائی بحق دیگران تجاوز کرده‌اند. آنها چنان این طرح خدائی را به هم ریخته‌اند که شاید بجز فرانسه و انگلستان که در جای مقرر خود قرار دارند، هیچ کشوری با طرح الهی سازگار نیست. آن‌ها هیچ کشوری را بجز اقوام خود و سلسله خود و قبیله خود نه به رسمیت شناخته‌اند و نه می‌شناسند: طرح الهی بدون شك و بدون کوچکترین تغییری تحقق خواهد یافت. تقسیم‌های طبیعی یعنی گرایش‌های خودانگیخته درونی مردم جایگزین تقسیم‌های دلبخواه حکومت‌های بد خواهد شد. نقشه اروپا بازسازی خواهد شد. به‌تو که در ایتالیا متولد شده‌ئی خداوند با لطف خود کشوری با بهترین حد و مرز را در اروپا عطا کرده است. خداوند تو را با اعطای بهترین و مشخص‌ترین مرزها مفتخر ساخته است؛ در يك طرف بلندترین کوه‌های اروپا یعنی آلپ در طرف دیگر دریا.

سند ۶

ناسیونالیسم انگلیسی ویلیام شکسپیر - جان گونت در ریچارد دوم

این سریر شاهان، این جزیره پادشاهی
این خاک پر جلال، این تختگاه مارس [خدای جنگ]،
این عدن دیگر، نیمه بهشت؛
دژی که طبیعت در برابر عفونت و دست جنگ
برای خویش ساخته است؛
این نسل نیکبخت انسان‌ها، این جهان کوچک؛
این گوهر گرانبها که در دریای نقره‌ئی نشانده شده،
[دریائی] به‌کردار پاروئی به‌گرد آن،
یا همچون خندقی نگهدار خانه‌ئی،
[آن را] از گزند دیاران که برخی‌شان نیکبختی کم‌تری است [حفظ می‌کند]؛

این زمین خجسته، این خاک، این قلمرو، این انگلستان.

سند ۷

تاریخ و ناسیونالیسم اعلامیه استقلال یونان، ۲۷ ژانویه ۱۸۲۲

ملت یونان جهان باقی و فانی را به شهادت می‌طلبد که علی‌رغم یوغ وحشتناک عثمانی که آن را به نابودی تهدید می‌کند هنوز وجود دارد. امروز در پیشگاه خداوند و بشریت که برگزیده مردم است استقلال سیاسی خود را اعلام می‌دارد.

اعقاب ملتی که به روشنگری و تمدن انسانی متمایز است، و در عصری زندگی می‌کنند که این تمدن ثمراتش را در ترکیبی حیات‌بخش به تمامی ملت‌های دیگر اروپا گسترده، آیا یونانیان همچنان می‌توانند در این حالت بمانند؟

این‌ها بود علل جنگ ناگزیر ما با ترک‌ها. این جنگی است ملی و مقدس و بر شالوده منافع خود خواهانه چند تن انگشت‌شمار و یا بعثت آشوب‌طلبی و بدخواهی نبوده است. هدف آن تنها احیای این ملت و استقرار مجدد حقوق مالکیت، و افتخار و زندگی است. ما فقط خواهان استقرار مجدد در جامعه اروپائی هستیم، جایی که دین ما، آداب و رسوم و مقام ما، ما را فرا می‌خواند تا خود را با خانواده بزرگ مسیحیت متحد گردانیم و بار دیگر در میان ملل جایگاهی را تصاحب کنیم که يك قدرت تجاوزگر به ناحق ما را از آن محروم کرده است.

سند ۸

ناسیونالیسم هندی گ.ک. گوخال، یکی از نخستین رهبران ناسیونالیست هند، ۱۹۰۵

در این پنجاه سال اخیر رشد احساس ملیت مشترکی که بر اساس سنت مشترك، ناتوانائی‌ها و امیدها و آرزوهای مشترك بنا نهاده شده شگفت‌آور بوده است. این حقیقت که ما نخست هندی هستیم و آن گاه هندو، مسلمان، پارسی و مسیحی به میزان فزاینده‌تری درك شده است. این اعتقاد که هند متحد و نوین بسوی مقام خود در میان ملل جهان می‌رود، ملتی که لایق گذشته بزرگ خویش است، دیگر رؤیای بیهوده چند تن خیالپرداز نیست. بلکه حکم پذیرفته شده کسانی است که اندیشه جامعه را می‌سازند، - یعنی قشرهای تحصیل کرده این کشور.

سند ۹

دین و ناسیونالیسم ۱ محمد اقبال نویسنده مسلمان هندی که برای ایجاد يك دولت مسلمان می‌کوشید ۱۹۳۰

برای تشکیل يك کل منسجم در کشوری شبیه به هند وجود اُمت (یعنی گروه‌های دینی) امری

حیاتی است. واحدهای جامعه هندی، به خلاف کشورهای اروپائی، براساس منطقه تقسیم بندی نشده است. هند قاره‌ئی است با گروههای انسانی که به نژادهای مختلف تعلق دارند، به زبانهای مختلف تکلم می کنند و از ادیان مختلفند. رفتار آنها مطلقاً با يك آگاهی مشترك نژادی تعیین نمی شود. حتی هندوها نیز يك گروه همگن تشکیل نمی دهند. بدون در نظر گرفتن واقعیت گروههای مختلف اصول دموکراسی اروپائی نمی تواند بر هند انطباق یابد. بنابراین تقاضای مسلمانها برای ایجاد يك هند مسلمان در داخل کشور هند کاملاً برحق است. شخصاً می خواهم از این هم فراتر بروم و دلم می خواهد که پنجاب، سند، بلوچستان در داخل يك دولت واحد ادغام شوند. بنظر من می آید که سرنوشت نهائی مسلمانها در درون امپراتوری بریتانیا کسب خودمختاری و تشکیل يك دولت مسلمان هندی، حداقل در شمال غربی هند است.

سند ۱۰

دین و ناسیونالیسم ۲ نظریه محمد اقبال لاهوری درباره دولت مسلمان هندی بصورت سیاست اتحادیه مسلمانان در آمد که رهبر آن محمد علی جناح یا قائد اعظم بود. در این سند که از سخنان جواهر لعل نهرو نخست وزیر بعدی هند که معتقد به يك ملت هند بود استخراج شده است به نظریه محمد اقبال حمله می شود.

تقاضای آقای جناح برای تشکیل يك دولت مسلمان براساس نظریه‌ئی که اخیراً مطرح شده بنا نهاده شده است. بنابراین نظریه هند از دو ملت هندو و مسلمان تشکیل یافته است. حالا چرا فقط دو ملت من نمی دانم. زیرا اگر قرار باشد ملیت براساس دین شود ملت های فراوانی هستند. از دو برادر یکی ممکن است هندو باشد و آندیکری مسلمان، بنابراین لابد آنها بدو ملت مختلف تعلق خواهند داشت. این دو ملت به نسبت متغیری در اغلب دهکده های هند وجود دارند. آنها ملتی هستند که هیچ حد و مرزی ندارند آنها توسط مسلمان بنگالی و هندوی بنگالی درهم ادغام شده اند با هم زندگی می کنند به يك زبان سخن می گویند و يك آداب و سنن دارند. لابد این وجوه مشترك به دو ملت تعلق دارد. باور کردن تمام این مسائل سخت است، بنظر من می رسد که این نظریه بازگشتی به نظریات قرون وسطائی است.

سند ۱۱

ناسیونالیسم سیاه مارکوز گاروی - رهبر سیاه پوست آمریکائی، ۱۹۲۱

در تاریخ جهان در پانصد سال اخیر هیچگونه تلاشی جدی برای آزادی سیاهان صورت نگرفته است. ما بر این باور بودیم که ابراهام لینکلن ما را آزاد کرده است. اما تا بحال همچنان برده باقی مانده ایم، ما بردگان صنعت هستیم، ما بردگان اجتماعیم، ما بردگان سیاستیم، اما سیاه جدید در آرزوی آنچنان آزادی است که هیچگونه حد و مرزی نداشته باشد. ما در آرزوی آنچنان آزادی‌ئی هستیم که ما را به حد معمول تمامی انسانها ببرد، خواه سفید اروپائی باشد و خواه زرد آسیائی. بنابراین در راه تحقق آرزوی پیوستن به انسانها هیچ چیز ما را متوقف نخواهد کرد تا آفریقا آزاد و

مجات یافته باشد... بگذارید دنیا بداند که ۴۰۰,۰۰۰,۰۰۰ سیاه آماده است تا چون يك انسان آزاد بمیرد یا زندگی کند. هر چه می‌توانید ما را تحقیر کنید. تا آنجا که می‌توانید ما را فراموش کنید. ما مبدل به ۴۰۰,۰۰۰,۰۰۰ قدرتمند خواهیم شد. ما با محنت تبارمان و با خاطره رنجی که پشت سر ماست خواهیم آمد. محنت و رنجی یادگار سیصد سال. اینها الهام‌بخش ما برای رسیدن به آرزوهایمان خواهد بود.

سند ۱۲

ناسیونالیسم نژادی در مجمع الجزایر هند غربی کمیسیون روبرتسون در گویان انگلیس، ۱۹۵۴

پدران و مادران هندی اکنون مشتاقانه در جستجوی تعلیم و تربیت فرزندان خویشند؛ بسیاری از هندی‌ها سهم مهمی در زندگی اقتصادی و تجاری این مستعمره دارند؛ تجارت برنج از تولید تا بازار تا حد بسیاری در دست آنها است. همین موفقیت آنها در این زمینه‌هاست که شروع به برانگیختن ترس بخش آفریقائی جمعیت کرده است و نمی‌توان انکار کرد از هنگامی که هند در سال ۱۹۴۷ استقلال خود را بدست آورد يك خودنمائی و قطعیتی در میان هندیان در گویان انگلیس وجود داشته است. گویانی‌هائی که ریشه آفریقائی داشتند از گفتن این مسأله به‌ما واهمه نداشتند که بسیاری از هندی‌ها در گویان انگلیس چشم انتظار روزی بودند که این سرزمین دیگر بخشی از بازار مشترك بریتانیا نباشد بلکه امپراتوری هند شرقی به‌شمار آید. نتیجه این امر گرایش به افزایش بحران نژادی بوده است. رویهم‌رفته ما مثل کمیسیون وادینگتون مطمئن نیستیم که يك وفاداری همه‌جانبه و جامع به گویان انگلیس را می‌توان در میان مردمانی که ریشه‌هایی این چنین متفاوت دارند برانگیخت.

سند ۱۳

تنش‌های نژادی در هند غربی دکتر چدی جیگان - نخست‌وزیر سابق گویان انگلیس مبارزه انتخاباتی سال ۱۹۵۳ را شرح می‌دهد

ما همچنین زیر آتش مسائل نژادی گیر افتادیم. حزب دمکراتیک ملی و اتحادیه رنگین‌پوستان تلاش کردند تا پشتیبانی مردم سیاه‌پوست از حزب ترقی‌خواه خلق [PPP، حزب جیگان] را با توسل به نژادگرایی سیاه سلب کنند. خط تبلیغاتی آنها ساده بود. در حزب ترقی‌خواه هندی‌ها مسلطند. از طرف دیگر در روستاها به‌رأی‌دهندگان هندی گفته می‌شد که من منافع هندیها را فدای منافع سیاهان می‌کنم. تبلیغات خشن دینی و نژادی توسط ریش‌سفیدان هندی و اتحادیه کشاورزان دانیل دبیدین و حزب کارگران انجام می‌گرفت. فدراسیون هند غربی فرصت را برای این مرتجعین فراهم می‌کرد. خطی که توسط حزب دبیدین دنبال می‌شد این بود که فدراسیون هند غربی، که در آن سیاهان مسلطند، منافع هندیان گویان را پایمال می‌کند. و بنابراین شعار آپان جات، (که به معنای «نژاد خود» است) را سرزبانها انداخت. هدف آنها این بود که با توسل به احساسات نژادی هندیان را از پشتیبانی حزب ترقی‌خواه برحذر دارند. این مسأله یکی از عواملی بود که حزب ترقی‌خواه این

پرسش را به فراموشی گذاشت: آیا گویان انگلیس می باید به فدراسیون هند غربی ملحق شود یا نه.

سند ۱۴

صهیونیسم - تئودر هرتزل - بنیان گذار صهیونیسم جدید، ۱۸۹۶

من فکر می کنم که بحث درباره اینکه مسأله یهود بیشتر اجتماعی است تا دینی دیگر بیهوده است این امر یک مسأله ملی است ما یک مردیم - یک مردم. ما در همه جا صادقانه تلاش کردیم تا خود را در آن جوامعی که زندگی می کردیم ادغام کرده دین خود را حفظ کنیم اما بما اجازه ندادند. در کشورهایی که قرن هاست زندگی می کنیم هنوز بیگانه تلقی می شویم. هنگامی که اکثریت یک جامعه تصمیم می گیرد که بیگانه کیست قانون اهمیت خود را از دست می دهد. بنابراین بیهوده است که ما وطن پرستان وفاداری باشیم. ایکاش فقط ما را به حال خود می گذاشتند. اما فکر می کنم که ما را به حال خود نگذارند. در واقعیت همه چیز به طرف یک نتیجه گرایش پیدا می کند که در آن عبارات قدیمی Juden Raus (جهودها بیرون) برلنی بروشنی بیان شده است. من اکنون سعی می کنم که این سؤال را در موجزترین شکل آن مطرح کنم: آیا ما همین حالا باید برویم، و کجا برویم؟ تمامی طرح در ماهیت خود کاملاً بی نقص است. اجازه دهید ما در قطعه زمینی که برای برطرف کردن نیاز انسانی یک ملت کافی است اقتدار خود را برپا کنیم. از پس بقیه چیزها خودمان برمی آئیم.

سند ۱۵

ضد صهیونیسم - دکتر هرمان آدلر - خاخام اعظم انگلستان، ۱۸۷۸

هنگامی که ما در سرزمین مقدس خانه داشتیم مجهز به سازمان سیاسی خود نیز بودیم ما قاضی داشتیم و شاهانی که بر ما حکمرانی می کردند. ولی از زمان فتح فلسطین بدست رومی ها ما از داشتن جامعه سیاسی محروم ماندیم: اکنون ما شهروند کشوری هستیم که در آن مسکن گزیده ایم. ما بسادگی انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و یا اهل جای دیگری هستیم که در آن خانه داریم... با سایر شهروندان همان مناسباتی را داریم که هر فرقه دینی دیگری دارد. ما از رفاه عام همان سهم را داریم و مدعی همان امتیازاتی هستیم که حق هر شهروند دیگری است. من به سؤال خصلت سیاسی یهودیان چیست؟ جواب می دهم که یهودیان هیچ نوع خصلت سیاسی ندارد و دین عامل اصلی است.

سند ۱۶

ناسیونالیسم و نژاد - آدولف هیتلر - از کتاب نبرد من

یک روز، ناگهان باموجودی مواجه شدم که قبای بلندی پوشیده بود. اولین گمان من این بود که آیا او جهود است؟ من آن مرد را زیر چشمی و با دقت نگاه کردم هرچه بیشتر به این چهره بیگانه خیره

می‌شدم و آن را جزء به جزء بررسی کردم بیشتر از خودم می‌پرسیدم آیا او آلمانی است؟... تنفر درونی من از دولت هابسبورگ (اطریش) هر روز بیش‌تر می‌شد. این جامعه رنگارنگی که متشکل از چک، لهستانی، مجارستانی، روتینی، صرب، کروات‌ها و همچنین اینجا و آنجا و همه جا پر از میکربی بود که مخرب جامعه انسانی است، یعنی جهودها - تمامی این منظره بنظرم کراهِت‌آور می‌آمد. هر چه اقامت من در شهر (وین) بیشتر می‌شد تنفر من از هجوم در هم آمیخته خارجی‌ها که به‌جویدن در پرورشگاه کهنه فرهنگ آلمانی آغاز کرده بودند فزون‌تر می‌شد.

سند ۱۷

ناسیونالیسم و مبارزات ضد استعماری سوکارنو - رئیس جمهور اسبق اندونزی، ۱۹۵۶

بما آسیائی‌ها می‌گویند که در دسرهای قاره شما ناشی از ناسیونالیسم است البته حقیقت دارد که ناآرامی‌هایی در آسیا دیده می‌شود و اینها نتیجه استعمار است و نه نتیجه تأثیرات آزادیبخش ناسیونالیسم. من که می‌گویم «تأثیرات آزادیبخش ناسیونالیسم» منظورم فقط این نیست که ملت دوباره از قیود استعماری رها شده است بلکه همچنین مقصودم این است که انسان‌ها خود را آزاد احساس می‌کنند. شما که از استعمار چیزی نمی‌دانید هرگز کاری را که آن در حق انسان‌ها کرده است نمی‌توانید ارزیابی کنید!

اما من می‌دانم؛ ما مردم اندونزی و شهروندان آسیا و آفریقا عزیزترین کسان خودرامی‌بینیم که رنج می‌کشند و می‌میرند. مبارزه می‌کنند و شکست می‌خورند، دوباره برمی‌خیزند و دوباره از پا می‌افتند - درست‌اخیزی دوباره زنده می‌شوند و سرانجام به‌هدف‌های‌شان می‌رسند. شعله‌ئی در سینه آنها می‌سوزد که الهام‌بخش آنها است. این شعله نامش ناسیونالیسم است. برای ما هیچ ناپاکی در این کلمه نیست. به‌عکس این واژه بهترین و شریف‌ترین معانی بشریت را در خود دارد.

سند ۱۸

ناسیونالیسم آفریقائی تام مبوئا - رهبر ناسیونالیست کنیا

بعضی از بازدیدکنندگان خارجی از گردهمائی‌های سیاسی که در آفریقا دیده‌اند اظهار تعجب کردند. جمعیت عظیمی که در استادیوم یا در قطعه زمینی گرد آمده و چندین ساعت صبورانه به سخنرانیهای چندین سیاستمدار گوش می‌دهند. بنظر نمی‌رسد که سخنرانان به‌نکته جدیدی اشاره کنند. سخنرانها با فراخوان سخنران که از مردم می‌خواهد تا به شعارهای او یکصدا پاسخ بدهند قطع می‌شود. جمعیت در وضع خوبی است و بنظر می‌رسد که به‌این واقعه به‌چشم يك جشنواره نگاه می‌کند. ولی نکته اساسی این گردهمائی‌ها چیست؟

نشان دادن اهمیت این گردهمائی‌ها ساده است. آنها مصمم‌اند که نیروی وحدت مردم را به قدرت‌های استعماری نشان دهند. و در میان مردم کسانی مصمم‌اند که قدرت رهبر و وفاداری کامل پیروان او را نشان دهند و کسان اندکی را که به‌حقانیت عمل شك دارند تشویق کنند که به‌آن ایمان

بیاورند. گردهمائی‌ها این وظیفه را در اولین روزهای جنبش ملی داشت که حس اعتماد به نفس در آفریقائی‌ها بوجود آورد، یعنی این احساس را به وجود آورد که تنها این درست نیست که او در راه استقلال بجنگد بلکه کسب استقلال او هم کاملاً امکان پذیر است. وانگهی، نه تنها مردم حق دارند که آزاد باشند بلکه وظیفه آنهاست که در راه آزاد کردن خود بکوشند.

سند ۱۹

ملت سازی در آفریقا پرزیدنت نیه‌ره رئیس جمهور تانزانیا در سال ۱۹۶۶

اکنون ۳۶ ملت مختلف در آفریقا هست، یعنی ۳۶ ملت برای ۳۶ کشور مستقل - البته به شرطی که نخواهیم از مناطقی که تحت نفوذ استعمار و یا قدرت‌های بیگانه است حرفی به میان آوریم... هیچ يك از کشورهایی که در آفریقا وجود دارند واحد «طبیعی» نیست. مرزهای فعلی ما... نتیجه تصمیمات اروپائی‌ها در دوران تقسیم آفریقا است. این تقسیم بیهوده است و گروه‌های همگنی را به دو پاره تقسیم کرده‌اند و اغلب تقسیمات طبیعی جغرافیائی را نادیده گرفته‌اند. و در نتیجه گروه‌های زبانی مختلفی در داخل يك کشور احاطه شده‌اند. اگر بخواهیم دولت‌های فعلی از یکدیگر نگسلد لازم است که آگاهانه دست به اقداماتی بزنند که احساس تعلق به يك ملت را در مردم تسریع کند. والا مجموعه متنوع فعلی از کشورهای کوچک... می‌تواند به واحدهای کوچکتر که شاید براساس قبیله‌ئی استوار باشد و تقسیم شود... هر حکومت ناسیونالیستی به خاطر تحقق مسؤولیت‌های خویش در قبال مردم برای سوق دادن آنها به سوی آزادی می‌باید اقتصاد، سازمان‌ها، نهادها و ناسیونالیسم خود را گسترش دهد و تحول بخشد... يك حقیقت دیگر آنست که هنگامی که هر کدام از ما کشور خود را گسترش و تحول کیفی می‌دهیم هرچه بیشتر میان خود موانعی برپا می‌کنیم... از همه این‌ها گذشته، گسترش غرور ملی می‌تواند به ضرر گستر غرور آفریقائی تمام شود. این معمائی است که امروز در برابر هواخواهان کنونی آفریقای متحد هست....

سند ۲۰

ناسیونالیسم و تجزیه در هند يك کارمند اداری بریتانیا در باهاوالپور، که اکنون قسمتی از پاکستان است

ما ناگهان گروهی را که در حدود ۱۲ روستائی بودند دیدیم که از تپه شنی واقع در سی متری ما بالا و پائین می‌رفتند. یکی از آنها که در وسط بود چوبی را بلند کرده بود که در انتهای آن يك پرچم کوچک سبز بود. او از این که این پرچم را به دستش گرفته بود راضی بود و به آن چشم دوخته بود و فریاد می‌زد و بقیه در اطراف او جست و خیز می‌کردند. تمامی این صحنه این احساس را القا می‌کرد: يك نمایش محقر و پوچ بنفع پاکستان و مسلمانان، به نفع ما به راه افتاده. با لحن تندی از آن دهاتی‌ها پرسیدیم که می‌دانند چه کار می‌کنند. مرد پرچم به دست پوزخند دلسوزی برانگیزی زد و درحالی که به تکه پارچه سبز ژنده سرچوب اشاره می‌کرد گفت «این پرچم ماست. ما اکنون پاکستان و راجه

مسلمان داریم» در همین موقع کمیسر پلیس به ما پیوست.
و ناگهان گفت که «اینها هندو هستند، به این مرد نگاه کنید او جز به دکاندار هندو نمی ماند.
گوش هایش سوراخ است و حلقه به گوش دارد» من کاملاً جا خوردم و فقط چند لحظه بعد فهمیدم که
اینها فقط در چند روز اخیر اسلام آورده اند و البته به زور.... هندوها به ما گفتند که دیروز گروهی از
دهقانان مسلمان آن حوالی به ده آن ها حمله کرده و آن را غارت کرده، و آنها مجبور شده اند برای
حفظ جان شان مسلمان شوند.

سند ۲۱

تعارضات ناسیونالیسم ها شورش در کوالا لامپور، مالزی، به ۱۹۶۹

سه شنبه يك دکاندار چینی را مالزیائی ها مشعل به دست در مغازه اش محاصره و محبوس کرده
بودند. آنها از او می خواستند که اجناس مغازه اش را به آنها بدهد هنگامی که او امتناع کرد مغازه را
به آتش کشیدند، و او توانست با زن و يك بچه اش فرار کند (زنش را هنگام فرار با کارد زخمی کردند)
چهار بچه دیگرش که همچنان در داخل مغازه بودند سوختند و مردند. وقتی که این مرد سرگذشتش را
برایم تعریف می کرد من دلیلی نداشتم که آن را باور نکنم. او ۴۵ سال داشت و می گفت «امیدوارم
آنقدر زنده بمانم که بتوانم چهار مالزیائی بکشم».

سند ۲۲

ناسیونالیسم مجارستانی مکالمات جامعه سری اصلاحات مجارستان ۱۷۹۴

س. چگونه کابینه وین به این بردگی مجارها ادامه می دهد؟
ج. مجارها را از وزارت و شوراها برکنار نگه می دارند مبادا که با بردگی مجارستان
مخالفت کنند. تمام شاهزادگان اطیش «بجز شاهزاده جوزف در واداشتن مجارها به فروختن
آزادیشان از اسقف های مجار سود می جویند، [یعنی] کسانی که بخاطر تجردشان دیگر شهروند
کشورشان نیستند و ارتقای شان را در کلیسا مرهون حاکمان اطیش اند. اشراف مجارستان که
اطیش آن ها را به وجود آورده ناگزیرند در وین زندگی کنند جایی که کم کم آداب چاپلوسی را از
دربار یاد می گیرند و همچنین جایی که زنان آلمانی و فاحشه های وینی هرگونه عشق به میهن را
خاموش می کنند.

س. امروزه دربار وین با سرباز مجار چه گونه رفتار می کند؟
ج. به شکل حق ناشناسانه، مثل گذشته آلمانها و ایتالیائی ها فرمانده مجارها هستند و همچنین
سایر مقامات نظامی را نیز در اختیار گرفته اند. در حالیکه افسران مجار را کنار گذاشته اند.
س. چگونه این دربار فاسد چنین کاری را کرده است؟

ج. به این علت که می ترسد يك ارتش یکپارچه مجاری را مجارها سازمان دهند و آن دربار را
به خاطر جنایاتی که درباره مردم مجارستان کرده به کیفر برساند.

س. چرا ماریاترزا مدارس آلمانی را در مجارستان باب کرده است؟
ج. برای اینکه او در آرزوی گشودن راه استبداد مطلق جوزف است او امیدوار است که مجارها زبان خود را از دست بدهند و زبان فاسد اطریشی را بکار برند و همچنین راه و روش آنها را بکار ببندند و استبداد را بپذیرند تا آزادی مجارستان نابود شود.

سند ۲۳

کارل مارکس و فردریش انگلس مانیفست کمونیست

کمونیست‌ها را هم سرزنش می‌کنند که می‌خواهند میهن و ملیت را از میان ببرند. کارگران میهن ندارند هیچ کس نمی‌تواند از آنها چیزی را که ندارند بگیرد. از آنجا که پرولتاریا [طبقه کارگر] نخست باید فرمانروائی سیاسی را به‌چنگ آورد، خود را به‌مقام طبقه ملی ارتقا دهد و خود را همچون يك ملت سازمان دهد، تا این حد هنوز ملی است، گو آن که این [واژه ملی] اصلاً به‌معنای بورژوائی آن نیست.

به‌همراه تکامل بورژوازی و با توسعه تجارت آزاد بازار جهانی، همگون شدن تولید صنعتی و مناسبات اجتماعی وابسته به آن، جدایی مردمان گوناگون از یکدیگر و اختلافات شان روز بروز بیشتر از میان می‌رود. فرمانروائی پرولتاریا از میان رفتن این جدائی و اختلافات را بیش از پیش تسریع می‌کند دست‌کم عمل متحدانه کشورهای متمدن یکی از نخستین شرایط رهائی پرولتاریا است. به‌همان اندازه که استثمار يك انسان از انسان دیگر از میان می‌رود استثمار ملتی از ملت دیگر هم از میان می‌رود. با از بین رفتن تضاد طبقات درون يك ملت، برخورد دشمنانه ملت‌ها با یکدیگر نیز از بین می‌رود.... مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی از لحاظ شکل اما نه از لحاظ محتوی نخست يك مبارزه ملی است. پرولتاریاهای هر کشوری طبیعتاً باید نخست با بورژوازی کشور خویش تسویه حساب کند.